

بررسی مقایسه‌ای و آسیب‌شناسانه طنز کودک و نوجوان با رویکرد نظریه روانشناسی اضطراب اساسی کارن هورنای

مهناز رحیمی‌مند، مرتضی محسنی*

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجه، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

سال شانزدهم، شماره دهم، دی ۱۴۰۲، شماره پی در پی ۹۲، صص ۱۸۵-۱۶۷

DOI: 10.22034/bahareadab.2024.10.7120

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: مقاله پیش رو میزان بازتاب اضطراب اساسی طبق نظریه نقد روانشناسی کارن هورنای در داستانهای کودک و نوجوان را مورد بررسی قرار داده است تا به آسیب‌شناسی محتوای داستانهای طنز بپردازد. کارن هورنای ریشه بسیاری از رفتارهای پرخاشگرانه، تدافعی، انزوا و گاه مهرطلبانه افراد را در کودکی آنان و ناشی از وجود اضطراب در محیط خانواده و جامعه میداند. نویسندگان پژوهش حاضر بر آنند تا دو مجموعه داستانی طنز کودک و نوجوان «من نوکر بابا نیستم» اثر احمد اکبرپور و «عشق خامه‌ای» اثر شهرام شفیعی را از دیدگاه روانشناسی کارن هورنای و موضوع اضطراب اساسی بررسی کنند تا مشخص شود فضای کدامیک از داستانهای ذکرشده سبب ایجاد اضطراب و تنش روحی در مخاطب کودک و نوجوان شده است.

روش مطالعه: این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

تاریخ دریافت: ۱۷ دی ۱۴۰۱
تاریخ داوری: ۲۴ بهمن ۱۴۰۱
تاریخ اصلاح: ۱۱ اسفند ۱۴۰۱
تاریخ پذیرش: ۲۰ فروردین ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

نقد روانشناسی، کارن هورنای، ادبیات کودک و نوجوان، طنز، عشق خامه‌ای، من نوکر بابا نیستم.

* نویسنده مسئول:

mohseni@unz.ac.ir

۳۵۳۰۳۲۶۶۶ (+۹۸ ۱۱)

یافته‌ها: در داستان من نوکر بابا نیستم شدت تحقیر، ترس، اضطراب و انزوای شخصیت اصلی داستان بسیار زیاد است؛ تا جایی که شخصیت مضطرب و ازم‌گسیخته داوود به دلیل استبداد پدر، دچار کلبوسهای شبانه میگردد و به انزواطلبی بعنوان یکی از سازوکارهای دفاعی از نظر کارن هورنای متوسل میشود. در مقابلش در داستان عشق خامه‌ای انسجام و عشق میان اعضای خانواده با زبانی طنز به تصویر کشیده شده است و به لحاظ مکانیسمهای اضطرابی، شاهد میزان کمتری از پریشانی و احساس حقارت هستیم.

نتیجه‌گیری: داستان عشق خامه‌ای اثر شفیعی در ترسیم شخصیت‌های داستانی که از سلامت و صحت روحی و روانی بیشتری برخوردارند، نسبت به داستان من نوکر بابا نیستم اثر اکبرپور، از موفقیت بیشتری برخوردار است و از این زاویه که وظیفه نویسنده کودک و نوجوان، بویژه در عرصه طنز، القای آرامش، امنیت و احساس کرامت است، به نظر میرسد موفقیت شهرام شفیعی در داستان عشق خامه‌ای بسیار بیشتر از داستان من نوکر بابا نیستم از اکبرپور میباشد.



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Comparative and Pathologically Study of Humor of children and teenagers with the Theory of Karen Hornay's Basic Anxiety

M. Rahimimand, M. Mohseni*

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Mazandaran University, Babolsar, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 07 January 2023
Reviewed: 13 February 2023
Revised: 02 March 2023
Accepted: 09 April 2023

KEYWORDS

psychology criticism, Karen Horne, children's and adolescent literature, humor, creamy love, I am not daddy's servant.

*Corresponding Author

✉ mohseni@unz.ac.ir

☎ (+98 11) 35302666

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: The current study aims at investigating the extent of the reflection of basic anxiety according to Karen Horney's theory of psychological criticism in children's and adolescent stories to discuss the pathology of the content of comic stories. According to Karen Horney, most of the aggressive, defensive and affection-seeking behaviors and isolation are rooted in childhood anxiety caused by family and society. The authors of the present study analyze the two collections of juvenile humor stories, "I am not Baba's servant" by Ahmad Akbarpour and "Cream Love" by Shahram Shafie based on Karen Horney's psychology and the theory of basic anxiety to identify which aforementioned story has caused anxiety and mental tension in children and adolescent readers.

METHODOLOGY: This study, which has been conducted based on descriptive-analytical method and desk research.

FINDINGS: There is a considerable extent of humiliation, fear, anxiety and isolation in the protagonist of the "I am not Baba's servant" story, as far as David's anxious and disjointed personality suffers from nightmare because of his father dictatorship and turns to reclusiveness as a defense mechanism of Karen Horney's theory. In contrast, the story of "Cream love" narrates the sense of solidarity and love between the members of family in a humorous language and in terms of anxiety mechanism, less feeling of humiliation and distress was observed.

CONCLUSION: This study, which has been conducted based on descriptive-analytical method and desk research, shows that Shafie has been more successful than Akbarpour in delineating the characters who have more mental health in comparison with the characters of the story of "I am not Baba's servant".

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.10.7120](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.10.7120)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 16	 0	 0

مقدمه

یکی از ظرفیتهای اساسی ادبیات کودک و نوجوان، بخصوص داستان و رمان، تقویت حس آرامش و امنیت روانی و دور ساختن اضطراب، ترس و دلهره از آنهاست که کارن هورنای بخوبی به تشریح ابعاد رفتارهای ناشی از اضطراب اساسی پرداخته است. مخاطب کودک و نوجوان نیازهایی دارد که مهمترین آنها احساس امنیت و آرامش است. از سوی دیگر، کتاب و داستان کودک و نوجوان علاوه بر نقشی که در آموزش و پرورش تفکر و اندیشه خلاق مخاطب دارد، او را یاری میرساند تا در دنیای خویش به آرامش و نشاط برسد؛ از این رو داستان خوب نه تنها ابزاری برای آموزش و تفریح مخاطب است، بلکه هنر کسب آرامش در مواقع بحرانی و عبور از موانع و مشکلات روحی و برخورد مناسب با چالشها را پیش روی وی قرار میدهد. از دیگر سو از آنجا که نویسندگان داستانهای کودک و نوجوان معمولاً بزرگسالان هستند، ضروری است که به روحیات مخاطبان اثر به میزان مطلوبی، توجه کنند تا خوانندگان گروه سنی کودک و نوجوان ضمن بهره‌گیری از محتوای داستان، از لحاظ همانندسازی با شخصیتها، سهیم شدن در تجارب آنان و پذیرش شخصیت، دچار احساس اضطراب و ناامنی نشوند. از این رو بازنگری در انتخاب شخصیتهای داستانی از منظر اصول روانشناسی نوین حائز اهمیت است. کودک و نوجوان به هنگام مطالعه داستان با شخصیتهای اصلی و فرعی گوناگونی مواجه است و متناسب با روحیات و نیازهای خویش با این شخصیتها دست به همانندسازی و همذات‌پنداری میزند و به تحلیل، ارزیابی و بررسی شخصیتها بر اساس کنشها، حالات روحی، واکنشها و احساسات آنان در هنگام برانگیختگی نیازهای خود میپردازد. گاه در این فرایند، رفتارهای خود را با شخصیت داستان مقایسه میکند و گاه دست به انتخاب و بازنگری میزند؛ این روند ادامه مییابد و مخاطب کودک و نوجوان با خواندن هر داستانی تا حدود بسیار زیادی تأثیر میپذیرد و این تأثیرات در روحیه و احساسات او حتی بیشتر از آموزش مستقیم آموزگار است. بنا بر آنچه که گفته شد داستان تأثیر بسیار زیادی بر روحیات مخاطبان کودک و نوجوان دارد؛ تا جایی که قصه‌درمانی کمک بسیار زیادی به درمان و حل مشکلات روانشناسی کودکان و نوجوانان دارد. فرض بر این است که با ایجاد تغییر در زبان و ادبیات داستانی و تلاش برای القای مفاهیم روانشناسانه مثبت و سازنده، فرصتهای تازه‌ای برای ایجاد رفتار و روابط با سایرین فراهم میشود. در این پژوهش، شخصیتهای دو کتاب برگزیده ادبیات کودکان و نوجوانان بر مبنای میزان برانگیختگی احساسات و عواطف از منظر روانشناسی کارن هورنای و نظریه اضطراب اساسی وی تحلیل و بررسی شده است. نگارندگان معتقدند رمان «من نوکر بابا نیستم» از اکبر پور و «عشق خامه‌ای» از شهرام شفیعی دارای جوهی از خوانش نقد روانشناسانه هستند که تا کنون از این منظر مورد ارزیابی و بررسی قرار نگرفته‌اند؛ در خوانش روانشناسانه، این دو رمان را میتوان بمثابة دو نظام تربیتی مؤثر اعم از سازنده یا مخرب در نظر گرفت. هدف از انجام این پژوهش، تحلیل و بررسی روانشناسانه بازنمود میزان اضطراب در داستانهای کودک و نوجوان و تحلیل تأثیر تربیتی این اضطراب در بررسی مقایسه‌ای میان دو اثر برگزیده از داستانهای پرفروش ادبیات کودک و نوجوان است. انتخاب این دو داستان به آن دلیل است که آثار یادشده از صافی نقد و نگاه منتقدان عبور کردند و عنوان «داستان برگزیده» را به خود اختصاص داده‌اند.

ضرورت و سابقه پژوهش

در اهمیت این پژوهش باید به این نکته اشاره کرد که با توجه به اهمیت دوران کودکی و نوجوانی و بحرانهای این دوره، نویسندگان بر آنند که نشان دهند دو تن از نویسندگان آثار طنز داستانهای کودک و نوجوان، به لحاظ فکری و پرداخت شخصیت هنجار جهت الگوگیری گروههای سنی یادشده تا چه اندازه موفقند.

پیرو جستجوهای انجام‌شده، مقاله یا پژوهشی علمی درباره بررسی مقایسه‌ای اضطراب اساسی در دو داستان برگزیده ادبیات کودک و نوجوان «من نوکر بابا نیستم» و «عشق خامه‌ای» بر اساس نظریه عمده روان‌درمانی کارن هورنای یافت نشد؛ اما از میان پژوهشهای نسبتاً مرتبط میتوان به آثار ذیل اشاره کرد:

فاضلی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «اثربخشی قصه‌درمانی بر پرخاشگری و اضطراب دانش‌آموزان دختر دبستانی» نتیجه گرفته است که قصه میتواند ابزار مناسبی در کاهش اضطراب، دلهره و افسردگی کودکان و نوجوانان باشد. لویمی و صفرزاده (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «اثربخشی قصه‌درمانی بر کمروبی، افسردگی و عزت نفس کودکان پیش‌دبستانی شهر اهواز» نتیجه گرفته‌اند که قصه و داستان با الگوی معنایی و محتوای مناسب سبب کاهش چشمگیر میزان افسردگی و افزایش اعتماد به نفس خواهد شد. در خصوص آثار احمد اکبرپور تا کنون پژوهشهایی صورت گرفته است؛ از جمله کوهکن (۱۳۸۵) با مقاله «ایستگاه دوستی؛ نگاهی به کتاب قطار آن شب نوشته احمد اکبرپور»؛ حسام‌پور (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی خواننده نهفته در داستانهای احمد اکبرپور، بر پایه نظریه ایدن چمبرز»؛ حسام‌پور و سادات شریفی (۱۳۸۹) «بررسی خواننده نهفته در آثار ادب پایداری احمد اکبرپور»؛ حسام‌پور و آرامش‌فرد (۱۳۹۱) «نگاهی به ابعاد روایت‌مندی در داستان سه سوت جادویی احمد اکبرپور بر پایه نظریه ماریا نیکولایووا».

در پژوهشهای یادشده برخی از جنبه‌های داستان‌نویسی اکبرپور مورد توجه قرار گرفته است؛ اما در مورد پژوهشی که بصورت اختصاصی به داستان «من نوکر بابا نیستم» پرداخته باشد، میتوان به مقاله‌ای از فرنیا و پورگیو (۱۳۹۲) با عنوان «بررسی مفهوم توانمندسازی در داستانهای احمد اکبرپور» اشاره کرد که در این مقاله نویسندگان شگردها و ترفندهای داستان‌نویسی پست‌مدرن را در این اثر مورد ارزیابی و نقد قرار داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که اثر یادشده در حیطه داستان‌نویسی پست‌مدرنیستی نتوانسته است از عهده ارائه مفاهیم برآید.

در زمینه نقد روانکاوی کارن هورنای نیز تا کنون پژوهشهایی صورت گرفته است. بعنوان نمونه، رضایی دشت ارژنه (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی داستانی از جیمز تربر بر اساس دیدگاه روانشناختی کارن هورنای» شخصیت اصلی داستان را به کمک روانکاوی هورنای تحلیل و بررسی کرده است. تسلیمی و آینده (۱۳۹۲) در مقاله «تحلیل برخی عناصر روانی شعر وقوع بر مبنای مکتب هورنای» نتیجه گرفته‌اند که ویژگیها و شاخصه‌های مهرطلب، برتری‌طلب و انزواطلب در روانشناسی کارن هورنای بگونه‌ای است که میتوان تصویر عاشق و معشوق را در شعر مکتب وقوع بر اساس آن بررسی کرد. بهنام‌فر و طلایی (۱۳۹۳) در مقاله «تحلیل روانشناختی خودستاییهای خاقانی بر مبنای دیدگاه کارن هورنای» ضمن توجه به دلایل خودستاییهای خاقانی، میکوشند نشان دهند این مکانیسم دفاعی در خاقانی با تیپ شخصیتی برتری‌طلب ارتباطی تنگاتنگ دارد. بهنام‌فر و طلایی (۱۳۹۲) در مقاله «نقد روانشناختی دیگر سیاوشی نمانده بر مبنای نظریه کارن هورنای» به این نتیجه رسیده‌اند که ترس، حقارت و اضطراب در پرداخت شخصیت‌های داستان مورد نظر کاملاً نمود دارند.

روش مطالعه

پژوهش پیش رو نوعی بررسی توصیفی-تحلیلی است که به شیوه تحلیل محتوا، دو داستان ادبیات کودک و نوجوان معاصر را از منظر نقد روانکاوی نوین بر مبنای نظریه کارن هورنای بررسی کرده است. جامعه آماری شامل دو داستان «من نوکر بابا نیستم» از احمد اکبرپور و «عشق خامه‌ای» از شهرام شفيعی است. انتخاب نمونه‌های آماری به روش نمونه‌گیری سامان‌مند و هدفمند بصورت گزینشی صورت گرفته است.

بحث و بررسی

مروری بر نظریه کارن هورنای^۱

تحلیلهای روانشناسی در کنار دیگر شیوه‌های نقد «میتواند سر نخهای بسیاری را برای فهمیدن و حل مسائل و معماهای یک اثر در اختیارمان قرار بدهد؛ چون برای پی بردن به لایه‌های درونی یک اثر و تأویل کلمات نوشته‌شده آن باید از نقد روانشناسی در کنار دیگر شیوه‌های نقد استفاده کرد» (رضایی و دیگران، ۱۳۹۹: ۹۰). کارن هورنای (۱۸۸۵-۱۹۵۱م) تحصیلات خود را در رشته پزشکی و روانشناسی به پایان رساند؛ در سال ۱۹۳۲م. بعنوان استاد دانشگاه در رشته روانکاوی به تدریس مشغول شد و مؤسسه‌ای را با عنوان «مؤسسه روانکاوی هورنای» در نیویورک تأسیس کرد که همچنان پابرجاست. اساس نظریه هورنای در تقابل با دیدگاه فروید مطرح شد. کارن هورنای با وجود آنکه در ابتدا از روانکاوان پیرو فروید بود، نظریه شخصیت او با فروید دارای وجه افتراق و از سویی تشابهاتی است. جبر روانی^۲، انگیزش ناخودآگاه^۳ و دفاع روانی^۴ از وجوه اشتراک نظریه او با فروید بود؛ اما هورنای مفهوم ساختار شخصیت^۵ را از نظر فروید که با لیپیدو یا غریزه جنسی^۶ همراه بود کاملاً به یک سو نهاد و اعلام داشت که «بشر استعداد و قابلیت‌های رشد را دارد و میتواند به انسانی شایسته تبدیل گردد. او در نظریه‌اش، الگویی از شخصیت مبتنی بر عوامل اجتماعی معرفی کرد که تأثیر عوامل مادرزادی در آن بسیار اندک است. به اعتقاد هورنای اگر در خانواده کودک تفاهم، احساس ایمنی، محبت و صمیمیت وجود داشته باشد، از بیمار شدن و رفتارهای روان‌نژادانه در فرد جلوگیری میشود» (خوروش، ۱۳۹۴: ۱۱۹-۱۲۰).

کارن هورنای از جمله روانکاوانی بود که کوشید از مفاهیم فیزیولوژیک رایج در قرن نوزدهم فاصله بگیرد و روانشناسی اجتماعی را بعنوان یک بُعد جدید روانشناسی نوین معرفی کند. «هورنای مقدار زیادی از نیروهای فطری غیر قابل آزمون را، که برای نظام روانکاوی سنتی بااهمیت بودند، کنار گذاشت» (لاندین، ۱۳۷۸: ۲۹۸). هورنای در بحث روانشناسی اجتماعی معتقد بود که عامل ایجاد اضطراب، محیط فرهنگی، اجتماعی و عوامل تربیتی است. هورنای معتقد بود که اصل و اساس بیماریهای روانی نه در سائقه‌های جنسی، بلکه حاصل رفتار خشن و نابهنجار با افراد در هنگام کودکی است؛ تا جایی که این شرایط سبب ایجاد پریشانی، تشویش و اضطراب در کودک میشود که هورنای آن را «اضطراب اساسی»^۷ نامید. اگر کودک محیط ناامن و عاری از آرامش را تجربه کند، بدنبال راه چاره‌ای است تا خویشتن را رها سازد؛ از این رو ممکن است یا گوشه‌گیر و انزواطلب شود، یا بدنبال برتری‌جویی و پرخاشگری برود یا مهرطلب شود؛ چنانکه کودک برای دستیابی به آرامش درون خویش سردرگم شد، حالتی از «تضاد» در درون وی ایجاد میشود که هورنای آن را «تضاد اساسی»^۸ مینامد. حال کودکی که بر اساس قرار گرفتن در محیط ناسالم به لحاظ روحی و روانی دچار تشویش و اضطراب شود، از تمرکز و توانایی کافی برای حل مشکلات شخصی و تعاملات اجتماعی برخوردار نخواهد بود و همیشه در اضطراب به سر خواهد برد (هورنای ۱۳۸۷: ۷۷-۷۹؛ همان، ۱۳۸۶: ۵۰-۱۷ و رضایی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۹۹-۲۰۱).

^۱. Karen Hornew

^۲. Mental determinism

^۳. Unconscious motivation

^۴. Psychological defenses

^۵. Personality structure.

^۶. Libido – sexual desire.

^۷. Basic Anxiety.

^۸. Basic conflict.

هورنای معتقد بود که روابط خشن و نابهنجار با کودکان، شرایط تربیتی و پرورشی نامناسب در محیط خانواده، مدرسه و جامعه، مانع پرورش و رشد استعدادهای کودک میشود و سبب پدید آمدن تشویش و اضطراب اساسی در وی میگردد. «هورنای شخصیت را مبتنی بر عوامل اجتماعی میداند که تأثیر عوامل مادرزادی در آن بسیار اندک است. او معتقد است اگر در خانواده کودک، اموری همچون تفاهم، احساس ایمنی، محبت، گرمی و صمیمیت وجود داشته باشد، از پیدایش روان‌رنجوری پیشگیری میشود. در اندیشه وی، عامل اصلی شکلگیری روان‌رنجوری، اضطراب اساسی است» (برزگر، ۱۳۹۵: ۷۱۰). اضطراب اساسی اساس درماندگی و تنهایی را در فرد ایجاد میکند تا جایی که سبب میشود فرد خود را در دنیایی پر از تحقیر، بی‌کسی و درماندگی، تنها و افسرده ببیند.

اضطراب اساسی

«اضطراب بنیادی به خودی خود روان‌رنجوری نیست، بلکه خاک [بستر] حاصلخیزی است که روان‌رنجوری میتواند در هر زمانی از آن پرورش یابد» (فیست، ۱۳۹۱: ۱۹۸). فشارهای محیطی فرد را در حالتی از روان‌رنجوری نگه میدارد که سبب میشود احساس فرد با فقدان احساس ارزشمندی مواجه گردد. «فرد روان‌رنجور به علت ناامنی و اضطراب، اعتماد به نفس ناچیزی دارد و با خود واقعی، بیگانه میشود» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۸۸). اضطراب اساسی در نهایت سبب گوشه‌گیری، کمرویی، اطاعت محض و تأییدهای افراطی و نابجای اطرافیان میشود. فرد مضطرب و قهرمانی که در داستان از پریشانی و تنش رنج میبرد، میتواند ناکامی و اضطراب خویش را به مخاطب منتقل کند. هنگامی که ترس و اضطراب ایجادشده از سوی اجتماع یا محیط ظاهر میشود، افراد روشهای مختلفی را برای کنار آمدن با احساس اضطراب در خود به کار میگیرند که برخی از این شیوه‌ها ممکن است بصورت ویژگیهای شاخص و قوی در فرد بروز یابد و تبدیل به نیاز رفتاری فرد شود» (ورنون و کالدین، ۱۳۷۹: ۸۳). هورنای معتقد است «هر کسی زندگی را با استعداد رشد سالم آغاز میکند؛ اما انسانها مانند سایر ارگانیسمهای جاندار، برای رشد کردن به شرایط مطلوب نیاز دارند. این شرایط باید محیط صمیمانه و محبت‌آمیز را در برداشته باشد، چنین شرایطی احساس ایمنی و خشنودی در آنان ایجاد میکند و امکان رشد کردن مطابق با خود واقعی آنان را برایشان فراهم می‌آورد. متأسفانه تأثیرات ناگوار متعددی میتواند در این شرایط مطلوب، اختلال ایجاد کند. از همه آنها مهمتر، ناتوانی یا بی‌میلی والدین در محبت کردن به فرزندانشان است که در این صورت کودک احساس خصومت را در خود پرورش میدهد؛ با این حال کودکان این خصومت را بندرت بصورت خشم نشان میدهند؛ در عوض آنان خصومت خود را سرکوب میکنند و هیچ‌گونه آگاهی از آن ندارند. خصومت سرکوب‌شده، از آن پس به احساس عمیق ناامنی و احساس مبهم نگرانی منجر میشود. این حالت اضطراب بنیادی نامیده میشود» (فیست، ۱۳۹۱: ۱۹۷). به عقیده هورنای یکی از عللی که سبب ایجاد اضطراب میشود همان تنشهایی است که از تمایلات واپس رانده‌شده و سرکوب‌شده نشئت میگیرد (هورنای، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

چگونگی پرداخت و تحلیل شخصیتها در داستانهای مربوط به کودکان و نوجوانان به دلیل تأثیرپذیری بسیار زیاد مخاطب از قهرمانان داستان و همانندسازی، هم برای نویسندگان و هم برای منتقدان از اهمیت بسیاری برخوردار است. در ادبیات و روانشناسی با عنصر «شخصیت» روبرو هستیم که هر دو رشته با شخصیت سروکار دارند، هر دو روابط انسانی را بررسی میکنند، هر دو در تلاشند لایه‌های تاریک ذهن را کشف کنند؛ این نقاط مشترک باعث شده شیوه‌های تازه تحلیل متن در دنیای امروز، ذهن محققان را به خود مشغول کند. کشف دنیاهای ساکت و پنهان پشت متن و نظام‌مند کردن شیوه‌های مختلف بیان و تفکر، از جمله این دل‌مشغولیهاست» (یاوری، ۱۳۸۴: ۱۷۹). در ادامه دو اثر یادشده بر مبنای نظریه اضطراب اساسی کارن هورنای بحث و بررسی میشود.

مروری بر داستان «من نوکر بابا نیستم»

بسته پولهای پدر خانواده (حاج حمزه) در چاه مستراح میفتد. داوود، فرزند خانواده، از ترس آنکه پدر او را مجبور کند به درون چاه برود و بسته اسکناس را خارج سازد، به خانه عمه مهبان می‌رود؛ برادران دیگر نیز حاضر به اطاعت از پدر نیستند؛ پدر رفتن به مستراح را تا درآوردن بسته پول ممنوع میکند و فکر میکند بچه‌ها بالاخره برای پرداخت هزینه کمک به مدرسه، نیازمند پول میشوند و مجبورند پول را از چاه مستراح درآورند، اما بچه‌ها که راضی به انجام این کار نمیشوند، از پدر دزدی میکنند و لکت دختر کوچک خانواده «ساره» با دیدن این منظره از بین می‌رود و داستان را به پدر می‌گوید. بالاخره در شب عروسی عمه، پسرعموهای شیطان که بالای دیوار مستراح رفته بودند، باعث خراب شدن دیوار میشوند و مردم جمع میشوند و پولها را با خراب شدن چاه بیرون میکشند. رمان «من نوکر بابا نیستم» اثر احمد اکبرپور، روابط و مناسبات درونی خانواده‌ای روستایی و نسبتاً فقیر را به تصویر میکشد که بچه‌ها و مادر تحت سلطه و استبداد پدری خشن و سختگیر هستند؛ پدری که برای اعمال قدرت به اعضای خانواده، در نظامی کاملاً مردسالارانه و خشن، از هیچ نوع رفتار رعب‌آوری دریغ ندارد. فضای داستان، محیطی تیره و تاریک را از یک خانه روستایی و به اصطلاح کلنگی و مخروبه به تصویر میکشد که خراب بودن دستشویی و ریزش سقف آن در جشن عروسی، آرامش روحی و روانی فرزند بزرگ خانواده را به هم میریزد. اکبرپور در این داستان بی‌عزگی و ناتوانی فرزند بزرگ خانواده را بصورت غیرمستقیم دستمایه طنز قرار میدهد. رمان من «نوکر بابا نیستم» از آثار شاخص اکبرپور است که در آن با سبکی رئالیستی، تکه‌ای از دنیای واقعی بچه‌های یک خانواده روستایی را به تصویر کشیده است؛ داستانی که «داوود» قهرمان و شخصیت اصلی آن است و داستان از زاویه دید او مطرح میشود؛ داوودی که نه تنها قهرمان ماجرا نیست، بلکه «اضطراب» و «دلهره» ویژگی اصلی اوست که به تصویر کشیده شده است. پسری مطیع، ترسو، و بی‌دست‌وپا که وظیفه او اطاعت و نوکری پدر است. «حاج حمزه» پدر داوود که مردی بسیار خسیس و مستبد است با ورود به خانه، داوود را مسئول رتق و فتق امور شخصی خود و پُر کردن آفتابه آب برای دستشویی میکند و همین مطیع بودن و به اصطلاح سربراه بودن داوود سبب میشود که وی برخلاف دیگر فرزندان خانواده از پدر کتک نخورد؛ اکبرپور از زبان داوود این مسئله یعنی کتک نخوردن وی را چنین توصیف میکند: «میدانم [که بچه‌های دیگر خانواده] به من حسودی میکنند. زورشان می‌آید که من تا حالا از دست پدر کتک نخورده‌ام. وقتی [پدر] در میزند، مثل موش می‌روند تو سوراخ» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۹).

داستان اصلی این رمان، حکایت فضای دلهره‌آوری از استبداد پدرسالارانه حاج حمزه، تمسخر و تهدید فرزندان کوچکتر، اطاعت بی‌چون‌وچرای «داوود» برای فرار از تهدید و ارباب پدر و بی‌کفایتی مادر در داستان است که همپای فرزندان از اضطراب و ترس عمیق نسبت به همسر خود رنج می‌برد.

تأثیر اضطراب بر شکلگیری تیپهای شخصیتی داستان من نوکر بابا نیستم

فضای داستان «من نوکر بابا نیستم» در ابتدا ساده به نظر میرسد و خواننده در میان شخصیت‌های اصلی داستان از جمله «حاج حمزه» پدر خانواده، «داوود» پسر مطیع خانواده، «عمه مهبان» و سایرین راحتی میتواند ویژگیهای هر یک از افراد را تشخیص دهد. داستانی بسیار ساده که خط سیری مستقیم دارد. فضای داستان رعب‌آور و تیره و تاریک است که در یک خانه قدیمی و مخروبه روستایی رقم می‌خورد. کشمکش حاصل از سلطه پدر و اضطراب «داوود» برای اطاعت از دستورهای وی از سویی و تحقیر برادران کوچکتر از سوی دیگر شرایط روحی نامناسبی را برای داوود ایجاد کرده است: «آفتابه را پرت میکنم و میروم توی اتاق و در را مینبدم. صدای مادر می‌آید که

دعوایشان میکند: اگه به باباتون بگه مثل سگ کتک میخورد! صدای خنده یونس می‌آید اگه عرضه داشت که نوکر بابا نمیشد» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۹).

در داستان «من نوکر بابا نیستم» یک عمل بصورت ترجیح‌بندی رفتاری و فیزیکی مدام تکرار میشود و آن هم پُر کردن آفتابه برای پدر توسط داوود است که سبب میشود بچه‌های دیگر او را نوکر بابا صدا کنند؛ داوود در توجیه این رفتار خود میگوید: «امشب حتماً به بابا میگویم! میدانم که به من حسودی میکنند. زورشان می‌آید که من تا حالا از بابا کتک نخورده‌ام. وقتی [بابا] در میزند مثل موش میروند توی سوراخ، حتی مادر میترسد و می‌رود توی آشپزخانه؛ ولی من میروم و در را باز میکنم. وقتی با سرعت می‌آید داخل، به من نگاه هم نمیکند» (همان: ۱۰). در نظر هورنای، رفتارهای والدین از جمله ترجیح یک فرزند بر فرزند دیگر، تنبیه ناعادلانه، رفتار خشن و بی‌ثبات، تمسخر، تحقیر و جدا کردن کودک از هم‌سن‌وسالانش، احساس امنیت را در کودک ضعیف میکند و سبب ایجاد دلهره در وی میشود (هورنای، ۱۳۸۷: ۴۸) و همین امر کودک را به فردی روان‌رنجور تبدیل میکند. داستان «من نوکر بابا نیستم» در پی گفتن چیست و احمدپور چه هدفی را از این داستان دنبال میکند؟ جز نشان دادن ترس و واژه تعدادی کودک بیگناه از پدر مستبد و ظالمشان:

«هوا گرگ و میش است که بابا در میزند. جوری در میزند که همه میفهمیم اوست. مادر داد میزند: یحیی، یونس! برید درو باز کنید! ولی من از لای درز در میبینمشان که با سرعت از روبروی اتاق رد میشوند. مادر این بار خواهرم را صدا میکند. ساره تو دیگه کدام گوری رفتی؟ حالا بابا به مشت به در می‌کوبد. تنم مورمور میشود. می‌ترسم آفتابه‌ای را که پرت کرده‌ام، ببیند» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۱۰).

هورنای معتقد است ما در دنیایی پر از اضطراب زندگی میکنیم که احساس امنیت در آن هر لحظه تحت تأثیر علل و عوامل گوناگون به طرق مختلف به خطر می‌افتد. همانگونه که پیشتر نقل قول شد، محیط صمیمانه و محبت‌آمیز، محیطی مطلوب را برای احساس ایمنی و خشنودی در اعضای خانواده ایجاد میکند و امکان رشد کردن مطابق با خود واقعی آنان را فراهم میکند» (فیست، ۱۳۹۱: ۱۹۷). اما در داستان مذکور نویسنده احساس مطلوب امنیت را برای مخاطب خویش فراهم نمیکند و آنچه هست خصومت پدر با فرزندان است تا محبت و آرامش: «مادر را از لای شکافهای در میبینیم که آفتابه را با عجله برمیدارد و پر از آب میکند. بعد دامن لباس بلندش را میگیرد و با سرعت به طرف در می‌رود. من امشب، همه چیز را برایش میگویم ولی میدانم تا شام نخورد، قلیان نکشد، کسی جرئت نمیکند با او صحبت کند، حتی مادر! بابا داد میزند مگه این پدرسگا نمیتونن درو باز کنن؟ مادر آنقدر یواش جواب میده که چیزی نمیشنوم» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۱۰).

در داستان «من نوکر بابا نیستم» عامل اصلی اضطراب بچه‌ها و حتی مادر، رفتارهای عجیب پدر خانواده است که سبب تنش روحی و روانی در بین شخصیت‌های داستان و انتقال آن به مخاطب میشود. با ورود پدر به خانه و رفتن او به مستراح، کیسه‌ای از پولهای دسته‌شده و پیچیده در پارچه، به درون چاه مستراح می‌فتد و پدر سراسیمه و هراسان کل اعضای خانواده را برای بیرون آوردن آن بسیج میکند: «صدای بابا بلند میشود، آهای نسا... بابا میگوید برو چراغ بیار، بدبخت شدم... تا به حال بابا را اینطوری ندیده‌ام، نشسته روی زمین و سرش را میان دستهایش گرفته است... بابا از عصبانیت پارچه‌ای را که با گل میخ به جای در [مستراح] چسبانده‌ایم از جا میکند و بعد چوبها را ضربدری جلو مستراح میگذارد» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۱۲-۱۴).

داوود (پسر خانواده) بارها در این داستان در معرض تنش قرار میگیرد. نویسنده ناکامیهای حاصل از محیط و فرهنگ روستایی را در حق بچه‌های خانواده به تصویر میکشد؛ اضطرابی که باعث شده است «ساره»، دختر کوچک

خانواده، قدرت تکلمش را از دست بدهد: «عمه مهوان میگوید ساره تا دوسالگی بابا، مامان و حتی آب و نان هم میگفته، ولی از یک روز صبح به بعد، دیگر چیزی نگفته» (همان: ۱۶).

شرایط اضطراب‌آلود در مورد ساره به روان‌رنجوری شدید انجامیده است؛ بگونه‌ای که خانواده راهی برای درمان سکوت وی پیدا نمی‌کند: «آخر شب مادر برای ما برادرها، یک گوشه اتاق لحاف پهن میکند و برای خودش و ساره، گوشه دیگر. همیشه هم با ساره حرف میزند و منتظر است تا روزی جوابش را بدهد» (همانجا). ساره نمودی از احساس درماندگی و جداماندگی کودک از دنیایی است که بالقوه او را درگیر خصومت ساخته است؛ خصومتی که سبب شده است کودک خردسال از حرف زدن دست بکشد و به اختیار یا به اجبار، حرف نزند.

به عقیده هورنای «هر چیزی که رابطه مطمئن بین کودک و والدین را مختل کند، میتواند اضطراب ایجاد کند؛ بنابراین اضطراب اساسی، مادرزادی نیست و تحت تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی همچون نگرش سلطه‌گرانه، فقدان حمایت، فقدان محبت و رفتارهای متغیر ایجاد شده است و کودک درمانده در دنیای تهدیدکننده در جستجوی امنیت خاطر است و تنها نیروی محرک رفتار انسان، نیاز به سلامت، امنیت و رهایی از ترس است» (هورنای، ۱۳۸۶: ۵۵).

احساس عدم امنیت روانی ناشی از رفتار نادرست پدر و مادر و سوء مدیریت در خانه و محیط خانواده سبب میشود که دیگر فرزندان، داوود را بصورت مداوم مورد تحقیر و تمسخر قرار دهند: «دوباره صدای خنده مهراب بلند میشود، یحیی از فردا دیگه بوی گلاب میدی... خواب و بیدارم که مهراب یواش میگوید: نوکر بابا تو مستراح. یحیی و یونس میزنند زیر خنده و دوباره تکرارش میکنند... سرم گیج می‌رود... لگد می‌زنم توی شکم گنده یحیی... چشمهایم را به زور باز میکنم و توی تاریکی فقط صدای خنده آنها را میشنوم، خوابم یا بیدار؛ صدای ته حلقی بچه‌ها اتاق را پر کرده است: نوکر بابا تو مستراح» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۱۷).

هورنای احساس نیاز^۱ و انگیزش^۲ را در انسان با فهرستی از نیازهای روحی انسان معرفی میکند. نمونه‌هایی از آن را در رمان نوکر بابا میتوان مشاهده نمود که در ادامه به آن پرداخته میشود.

شخصیت مهرطلب: در داستان «من نوکر بابا نیستم» داوود با اطاعت بی‌چون‌وچرای خود از پدر، تیپ شخصیتی مهرطلب^۳ را نشان میدهد. طبق نظر هورنای، این تیپ شخصیتی با جلب توجه، تأیید و گاه ترحم دیگران، میکوشد برای خویشتن جایگاهی به وجود بیاورد (هورنای، ۱۳۸۶: ۹۵). داوود برای جلب توجه پدر حاضر است از طرف برادران تحقیر شود و برادران او را بی‌عرضه خطاب میکنند: «صدای خنده یونس می‌آید: اگه عرضه داشت که نوکر بابا نمیشد» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۹).

داوود در توجیه اعمال و رفتار مطیعانه مقابل خشونت پدر، خود را مُحق میدانند و میگوید: «امشب حتماً به بابا میگویم، میدانم که به من حسودی میکنند. زورشان می‌آید که من تا حالا از بابا کتک نخورده‌ام، وقتی در میزند مثل موش می‌روند تو سوراخ، حتی مادر می‌ترسد و می‌رود توی آشپزخانه، ولی من می‌روم و در را باز میکنم، وقتی با سرعت می‌آید داخل به من نگاه هم نمی‌کند؛ ولی وقتی می‌روم سراغ گوسفندها و برایشان علف میریزم یا به نخل توی حیاط آب میدهم، میدانم که خوشحال میشود» (همان: ۱۰).

1. Need.

2. Motivation.

3. Compliant personality.

در نظر هورنای کشمکشها و تعارضات درونی هر یک از افراد، ناشی از این نیاز است که در همه افراد بهنجار یا نابهنجار نیز وجود دارد؛ با این تفاوت که «اشخاص بهنجار میتوانند بعضی از این نیازها را با هم تلفیق کنند یا مکمل هم قرار دهند و از این راه کشمکش درونی خود را از میان ببرند یا لاقلاً از شدت آن بکاهند؛ در صورتی که افراد نابهنجار، این توانایی را ندارند» (سیاسی، ۱۳۸۵: ۱۲۸). داوود شخصیت مهرطلبی است که در پی آرامش و جلب توجه پدر است و برای رسیدن به آن، از هیچ گونه خوش‌خدمتی برای پدر دریغ نمی‌کند: «دلم می‌خواهد بیایم توی حیاط و کاری بکنم که بابا خوشش بیاید ولی صبر میکنم تا مادر بیاید دنبالم» (همان: ۱۰-۱۱).

داوود در جستجوی محبتی است که خلأ آن را در وجود خود احساس میکند؛ محبتی که در محیط خانواده از او دریغ شده است. اگر گاهی مشغله‌ها و دلوایسیها بگذارند، مادر گوشه چشمی به او نشان میدهد؛ اما رفتارهای خشونت‌بار پدر تا حدی جو خانه را احاطه کرده است که راه را برای هر گونه ابراز وجود بچه‌ها بسته است. داوود، اطرافیان از جمله برادران و پدر را نه در کنار خود، بلکه در مقابل خود میبیند که پیوسته یا از او ایراد میگیرند یا بدنبال پیدا کردن ضعفی برای مسخره کردن او هستند و این برداشتهای داوود از محیط اطراف سبب میشود که بازخوردهای مخربی از دلهره و اضطراب در وجود او نقش ببندد؛ حالاتی روحی که برای برطرف ساختن آنها بدنبال جلب محبت پدر از هر راه ممکن است. داوود برای جبران تحقیرهایی که از محیط اطراف میبیند، بدنبال جلب توجه و محبت پدر است و از انجام هیچ کاری در منزل دریغ ندارد؛ کارهایی که دیگر فرزندان خانه از انجام آن دوری میکنند: «من ریش بزها را میگیرم و مادر آنها را میدوشد. وقتی می‌خواهد سطل شیر را برد توی آشپزخانه، میگوید: بدو آفتابه رو پر کن و بگذار تو مستراح، آفتابه که بابات بیاد. میگویم: یواش، خودم میدونم. این طرف و آن طرف را نگاه میکنم و میروم سر چاه. از آبهایی که مادر کشیده، میریزم توی آفتابه و میروم طرف مستراح که یحیی و یونس از توی طولیله میپزند بیرون و داد میزنند: نوکر بابا... نوکر بابا...» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۹).

شخصیت حمایت‌طلب: داوود بدنبال آنکه پدر او را برای بیرون آوردن پول از مستراح انتخاب میکند گرفتار کابوس میشود؛ در این کابوسها و اضطرابها، به آغوش مادر پناه میبرد و حمایت او را طلب میکند: «می‌خواهم از پله‌های بالاخانه بروم بالا که عمو و بابا همراه مردم ده طناب بزرگی به کمرم میبندند. از کنار سوسکها و مارمولکها میروم پایین. بیشتر از نصف پولهای بابا پیدا نیست. بچه‌ها بلندتر داد میزنند: نوکر بابا تو مستراح. وقتی به بالا نگاه میکنم جز آسمان نارنجی چیزی پیدا نیست. با وحشت می‌خواهم از طناب بالا بروم، اما طنابی در کار نیست. داوود، داوود پاشو. غلت میزنم... می‌خواهم بروم توی حوض کوچک و خودم را تمیز کنم که مادر بغلم میکند. مثل همیشه عرق پیشانی من را با گوشه مقنعه‌اش پاک میکند و بعد یک نان گرم تنوری لوله میکند توی دستم [او میگوید] دزدکی از در حیاط برو بیرون و تا شب پیش خاله آسیه بمون» (همان: ۱۹).

حمایتها و کمکهای مادر برای فراری دادن داوود از خانه بخوبی نشان‌دهنده میزان اضطراب و تنش روحی شخصیت اصلی داستان است: «اولین تیغه‌های آفتاب از لای در به داخل رسیده که صدای بابا بلند میشود: نسا نسا برو از خونه زار نوشاد کلنگ بگیر... مادر دستپاچه بلند میشود: من سرش رو گرم میکنم، تو برو، مادر جلو در اتاق بابا ایستاده و همین‌طور که با او حرف میزند از پشت سر اشاره میکند که زودتر بروم» (همان: ۱۹).

نیاز به پشتیبانی و حمایت بخوبی در مثالهای یادشده مشهود است؛ داوود برای رهایی از وضع موجود، حامی می‌خواهد: «مادر با پای برهنه می‌آید بیرون و یواش دست میگذارد روی شانه‌ام، آن وقت نان تنوری را از دستم میگیرد و میچپاند توی دهانم. تا لقمه‌ای میخورم انگار جانی تازه گرفته‌ام» (همان: ۲۰).

نیاز به حمایت و پشتیبانی در داوود سبب میشود برای یافتن پناهگاهی از دست پدر، راهی خانه «عمه مهوان» شود: «عمه میخندد و میگوید... خب حالا منم به هیچکس نمیگم که تو خونه من قایم شدی» (همان: ۲۳).

شخصیت قدرت‌طلب: طبق نظر هورنای، اضطراب اساسی احساس نیاز به برتری‌طلبی و قدرت را در فرد بیشتر میکند؛ بعد از آنکه داوود از خانه فرار میکند و به خانه عمه مهوان میرود، چند تا از بچه‌های محله و برادرانش برای برگرداندن او و انجام مأموریت رفتن به مستراح و بیرون آوردن پولها به آنجا میروند، اما «داوود» با قدرت‌نمایی مقابل آنان می‌ایستد: «یکهو نگاه میکنم به پشت سرم، بچه‌ها ایستاده‌اند وسط حیاط، ولی یحیی و یونس فقط سه چهار تا پله با من فاصله دارند. نمیدانم چه میشود که دیگر دلم نمیخواهد فرار کنم. سنگی را بالا میبرم و داد میزنم. باورم نمیشود سر جایشان خشکشان میزند. یونس به بچه‌ها نگاهی میکند و تیرکمان را از دور گردنش درمی‌آورد. تا میخواهد آن را بگیرد طرفم، فرصت نمیدهم و سنگی پرت میکنم. آخ و واویلاکنان، پشت سر یحیی از پله‌ها میروند پایین. یحیی داد میزند: بابا گفته. می‌آیم لبه بام: خودت برو خرس گنده» (همان: ۲۶).

شخصیت حرمت‌طلب: یکی دیگر از نکاتی که وجود اضطراب و تنش عامل اصلی و محرک پیدایی آن است، نیاز به حرمت است. هورنای معتقد است احساس اضطراب سبب میشود فرد به جایگاه اصلی خویش و کسب حرمت و احترام اولیه یا پیشین در وجود خود نیاز پیدا کند (هورنای، ۱۳۸۶: ۷۹). در داستان من نوکر بابا نیستم، احساس کوچکی و سرخورگی برای «داوود» نیاز به کسب حرمت و جایگاه متعالی را در پی دارد:

«وقتی نزدیک خانه میرسیم، همه پسرها و دخترهایی که روی تپه ایستاده‌اند می‌آیند پایین. ساره از همانجا برایم دست تکان میدهد. برایش دست تکان میدهم و توی دلم خوشحالم که اینهمه آدم منتظر من هستند. برایم عجیب است که دیگر نمیترسم؛ مثل وقتی که معلم سه چهار تا چوب یا کشیده به آدم میزند و آدم ترسش میریزد» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۳۰).

محیط و فضای داستان به صورتهای مختلف، اضطراب‌آور و دلهره‌آور است. پدری که سعی میکند با انواع تنبیهات بدنی و توهینها، فرزندش را مجبور به رفتن داخل چاه مستراح کند تا بسته اسکناسها را بیرون آورد: «بابا سرش را میگیرد و چوبش را به طرفم دراز میکند؛ اگه تخم مردی خودت را بندها پایین! صدای پیچ مردها و زنها توی حیاط پیچیده است که مادر از آشپزخانه بیرون می‌آید و با سرعت می‌آید روبروی پله‌ها؛ حیا کن مرد! مگه نمیبینی بچه داره خودش رو هلاک میکنه؟ مگه آدم قحطیه که این بچه نصفه‌جون باید بره تو مستراح» (همان: ۳۲).

شخصیت پیروزی‌طلب: بچه‌ها، که از رفتارهای پدر و اجبار او برای رفتن به داخل چاه مستراح و درآوردن بسته پولها خسته شده‌اند، تصمیم میگیرند روز مراسم خواستگاری عمه مهوان، تلافی کرده و خودی نشان دهند و کفشهای کدخدا را بدزدند و با فروش آن هزینه کمک به مدرسه را تأمین کنند و از سویی تلافی آزار و اذیت پدر را با غرور حاصل از این پیروزی درآورند: «همه دور و بر اتاق جمع شده‌اند و پیچ می‌کنند. یک‌دفعه عمو بلند میگوید شاید گربه یا بلانسبت شما سگ [کفشها را] برده باشد. عمه مهوان با چراغ دور و بر طویله و چاه آب را میگردد. بلند میگوید: شما دو تا گیوه اعیانی ندیده‌اید؟ وقتی نزدیک ما میرسد، میزند زیر خنده و میگوید: بیچاره کدخدا، باید پاپتی برود» (همان: ۶۲-۶۳).

این ابزار قدرت یا در واقع قدرت‌نمایی بچه‌ها با دزدی پول از جیب پدر به اوج میرسد: «[بچه‌ها] یکی یکی از صف بیرون می‌آیند و پولشان را تحویل میدهند، حتی مسلم که بابایش پایین ده، تلمبه کشاورزی دارد از صف بیرون می‌آید و پولش را میدهد. یونس با آرنج به پهلویم میزند: امشب دیگر حتماً باید بدزدیم» (همان: ۶۵).

این احساس پیروزی و قدرت با حس نیاز به استقلال در کودکان آمیخته شده است. هورنای حس استقلال را از دیگر نیازهای دهگانه آدمی برمی‌شمارد. داوود، یحیی، یونس و ساره (چهار فرزند خانواده) دوست دارند جایگاه واقعی‌شان در بین پدر و مادر را به دست بیاورند؛ اما احساس ترس مانع از آن است: «همیشه از او [بابا] می‌ترسیدم. توی خواب و بیداری دستهای بزرگش را میدیدم که میخواست بزند توی گوشم... من همیشه می‌ترسیدم؛ برای همین تا مادر مجبورم نمیکرد، دم دکان نمی‌رفتم. می‌ترسیدم جلو بچه‌ها عصبانی بشود، رگهای گردنش باد کنند و با لگد بیفتد به جانم» (همان: ۸۲).

شخصیت کمال‌طلب: کمال‌جویی آخرین نیاز از نیازهای دهگانه هورنای است که ابعاد شخصیتی فرد را تحت تأثیر خود قرار میدهد. داوود شخصیت اصلی داستان از اینکه برادرهایش او را «نوکر» صدا میکنند بشدت بیزار است. او بدنبال راضی نگه داشتن پدر است، اما اینکه این کار را به قیمت تحقیر و توهین به انجام برساند برای او آزاردهنده است؛ از این رو از هر فرصتی استفاده میکند که خود را اثبات کند و هویت از دست‌رفته‌اش را پس بگیرد؛ گرچه پدر اعتقاد دارد این میزان از خشونت برای تأمین آینده او ضروری است و گذر از این مراحل برای اجتماعی شدن او و آمادگی او برای حضور در بطن جامعه و محیط لازم است؛ اما این کمال‌جویی پیامدی جز اضطراب، تشویش، ترس و دلهره برای کودک ندارد. کمال‌طلبی برای کودک در این داستان در دزدی از وانت یا جیب پدر تعریف شده است. در سیر داستان، بچه‌ها گاه به «وانت‌بازی» می‌روند که نوعی دزدی است؛ بچه‌ها دنبال وانت باری که برای روستا جنس می‌آورند با هیاهو میدوند و هر کدام که به وانت رسید برای بقیه اجناس را بیرون میریزد (همان: ۶۰).

علم‌ناز (پسرعموی بچه‌ها) هم برای تهیه مخارج تصمیم میگیرد راه ورود به مستراح را در روز عروسی عمه مهوان انتخاب کند؛ اما به درون چاه میفتد و برای بیرون آوردنش، همگی به دردسر میفتند و عمو با گریه و زاری ریاکارانه‌ای میگوید: «علم‌ناز! مگه مستراح خودمون چش بود؟» (همانجا).

اضطراب حاصل از رفتارهای برتری‌طلبانه پدر

هورنای معتقد است «رفتار گروه برتری‌طلب با دیگران بسیار خصمانه و بیرحمانه است. آنها براحتی به حقوق دیگران تجاوز میکنند؛ پیوسته دیگران را انتقاد، تحقیر و ملامت میکنند و رفتارشان با دیگران تحکم‌آمیز، ریاست-مآبانه، سرزنش‌آمیز و عیبجویانه است» (هورنای، ۱۳۸۴: ۳۴-۳۵). در داستان من نوکر بابا نیستم، پدر، فرزندانش را جزئی از دارایی و اموال خود میدانند و از اعمال هر نوع خشونت در حق آنان، ابایی ندارد؛ پدری که همواره برای حفظ قدرت و جایگاه خود، فرزندانش را مورد ضرب و شتم قرار میدهد و آن هنگام که برای فرستادن آنان به درون چاه مستراح با مقاومت و آمدن رئیس پاسگاه روبرو میشود، در توجیه رفتار خود میگوید: «مگر بابای خدا بیامرز خودم که پنج شش سالگی وردستش خرما جمع میکردم، زبانم لال، ادب کردن بلد نبود؟ خدا سر شاهده اگر آتش قلیانش ذره‌ای دیر یا زود میشد، با همان چوبهای تر نخل بلالمان میکرد. نور به قبرش ببارد! از برکت همان توپ و تشرها بود که تنبل و بی‌عرضه بار نیامدیم... من اگر بین بچه‌ها دست گذاشتم روی داوود و از شب تا صبح به گریه‌های مادرش اعتنایی نکردم، حتماً حساب و کتابی توی کارم بوده... از کجا معلوم که فردا روز بتواند لقمه‌ای نان برای زن و بچه‌اش دست و پا کند؟» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۳۸).

هنگامی که نویسنده‌ای برای گروه‌های سنی کودک یا نوجوان شروع به نوشتن میکند و آنان را مخاطب قرار میدهد، میتواند شخصیت و هویت کودک یا نوجوانی را بخوبی پرورش دهد و با فرایند این‌همانی بر مخاطب تأثیر بگذارد و برعکس میتواند با تخریب شخصیت‌های داستانی و تحقیر مستقیم یا غیرمستقیم آنان، موجب شود مخاطبان

چه بصورت خودآگاه چه ناخودآگاه تحت تأثیر ایدئولوژی مخرب متن قرار بگیرند؛ از این رو میتوان گفت ادبیات کودک به نوعی ادبیات تعلیمی و آموزشی است که نویسنده آن آگاهانه میتواند به مخاطب ناآگاه خویش، آموزش دهد (خسرونژاد، ۱۳۸۲: ۱۹).

اکبرپور با به تصویر کشیدن میزان استبداد و خشونت پدر، رفتار سلطه‌جویانه او را که سبب «اضطراب اساسی» در کودکان خانواده میشود، به تصویر کشیده است. در فضای داستان جایگاه اجتماعی زن و کودک، جایگاهی کاملاً بیمعناست. در متنی که مردان بالغ اعم از پدر، زارنوشاد (مقنی)، عمو، کدخدا و... تنها میتوانند حرف بزنند یا اعمال نظر کنند، مادر هم نقشی سمبولیک دارد که تنها وظیفه‌اش اطاعت از پدر و رسیدگی به امور منزل است. مادر اغلب در یک اتاق استراحت میکند و با پدر علیه آنها همدست است و پدری که برای اثبات جایگاه خود مقابل بچه‌ها، سر مادر داد میزند: «بابا [سر مادر] داد میزند: مگر با بچه حرف میزنی؟ برو چراغ بیار» (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۱۱).

و مادر از ترس پدر جرئت ندارد هیچ واکنشی جز اطاعت انجام دهد و قدرت پاسخگویی ندارد: «مادر آنقدر یواش جواب میدهد که چیزی نمیشنوم» (همانجا). «صدای بابا بلند میشود. آهای نسا! نسا! مادر در آغل را میبندد و با سرعت راه میفتد. میگوید: دیگه چی شده؟ چرا داد میزنی؟» (همان: ۱۱).

مادر در این داستان، ابزاری است برای همدستی با پدر یا اطاعت از او و عنصری حاشیه‌ای که نمیتواند مقابل اعمال غیرمنطقی و مستبدانه پدر، جایگاه و نقش اصلی خویش را بدرستی ایفا کند؛ استبداد و خشونت که سبب لال شدن «ساره» دختر کوچک خانواده نیز میشود (همان: ۱۶). همه چیز خانه در قبضه قدرت و برتری‌طلبی پدر است؛ حتی مستراح. اکبرپور در توصیف موقعیت و فضای خانه میگوید: «اول اتاق پدر [است]، بعد انبار کاه و یونجه که از راه درِ بچه‌ای به طویله چسبیده است. هفت هشت قدم دیوار لخت است تا میرسد به کنج نبش که مستراح قرار گرفته است» (همان: ۷). تسلط پدر بر مستراح نیز ناشی از همین برتری‌جویی است، او مالک همه چیز است و حضور دیگران را در خانه و در هر نقطه‌ای کنترل میکند: «هیچکس مستراح نره» (همان: ۱۲) و بعد تصمیم میگیرد اضطراب فضای خانه را بیشتر کند و چوبهایی را برای مسدود کردن درب، مقابل مستراح قرار دهد و هنگامی که چوبهای مستراح جابجا میشوند با حالتی از خشم و اضطراب فریاد میزند: «کدام پدرسوخته‌ای رفته تو مستراح؟» (همان: ۷۱). جایی که پدر آن را برای بچه‌ها به وحشتناکترین قسمت خانه تبدیل کرده است؛ تا جایی که از زبان بچه میخوانیم: «من حتی روز روشن هم از این سنگ مستراح میترسم؛ مثل قیف سرش گشاد است و وقتی پایینتر میرود تنگ میشود. شبها وقتی روی این سنگ مینشینم فقط به آسمان نگاه میکنم» (همان: ۱۱).

کابوسهای ناشی از اضطراب

نخستین مرحله بیگانگی فرد از اجتماع که حاصل اضطراب اساسی است آن است که وی خود را در برابر جامعه و ساختارهای آن بصورت منفعل میبیند و توانایی تاب آوردن در درون این ساختار اجتماعی را ندارد و قادر به تغییر و دگرگونی آن نیست. در این مرحله، فرد از جامعه و نظام حاکم بر آن کاملاً مأیوس است و مضطرب میشود (اسکارپیست، ۱۳۸۶: ۵۹). این فاصله گرفتن فرد مضطرب از خانواده و در شکل بزرگتر آن جامعه، موجب میشود گرفتار کابوسهای کشنده شود که داوود در داستان من نوکر بابا نیستم میبیند. پس از افتادن پول پدر در مستراح، داوود مدام از خواب میپرد و کابوسهای وحشتناکی دارد که در همگی آنها، پدر او را مجبور کرده است وارد چاه مستراح شود (اکبرپور، ۱۳۹۵: ۷ و ۸۰): «توی خواب و بیداری، دستهای بزرگش را میدیدم که میخواست بزند توی گوشم» (همان: ۸۲).

خودانگاره آرمانی^۱ و بهره‌کشی

حاج حمزه (پدر بچه‌ها) از فرزندان بهره‌کشی میکند و خودانگاره آرمانی خود را بر اساس پدری مستبد و خشن بنا مینهد. «اشخاص روان‌رنجور که تعارض بین شیوه‌های ناسازگار را تجربه میکنند، شخصیتی دارند که ویژگی آن عدم اتحاد و ناهماهنگی است. آنان با همان هدف افراد بهنجار، خودانگاره آرمانی را میسازند برای اینکه شخصیت را یکپارچه کنند اما تلاش آنان محکوم به شکست است؛ زیرا خودانگاره آنان بر پایه ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از قوتها و ضعفهای شخصی قرار ندارد، بلکه این خودانگاره بر اساس خیالی باطل یعنی آرمان دست‌نیافتنی کمال مطلق قرار دارد» (شولتز، ۱۳۹۵: ۱۷۹). حاج حمزه خودانگاره آرمانی خود را بر اساس پدری دلسوز که خیرخواه فرزنداناش است قرار میدهد؛ اما فرزندان او را اینگونه نمی‌بینند، بلکه تصوّر میکنند او فردی پول‌دوست است که در پی افتادن بسته پولش به درون چاه مستراح از هیچ ترفند و حيله‌ای برای فرستادن فرزندان درون چاه دریغ ندارد.

بررسی و تحلیل داستان عشق خامه‌ای

عشق خامه‌ای اثری داستانی از نویسنده طنزپرداز ادبیات کودک و نوجوان، شهرام شفیعی، است که در آن مفاهیم اخلاقی، ارزشها، هنجارها و ضدارزشها در قالب روابط انسانی بسیار سالم و عاری از ترس، اضطراب و دلهره در میان اعضای یک خانواده به نمایش گذاشته شده است. این داستان بلند که در بیست‌ودو فصل نوشته شده است ماجرای مهاجرت خانواده‌ای از تهران به زادگاه پدر را توصیف میکند. شروین، رامین، شیما و فرناز چهار فرزند این خانواده هستند که با مهاجرت از تهران به شهر کوچک و عدم تناسب و سنخیت میان محیطی که در آن بزرگ شده‌اند با زادگاه پدر، دچار تعارض و مشکلاتی میشوند؛ این تعارضات و مشکلات با زبان طنز جذاب و گیرایی سبب شده است که اثری از اضطراب و پریشانی در رفتار و کردار اعضای خانواده به نظر نرسد و بحران نوجوانی در میان فرزندان خانواده بصورت کاملاً آرام و منطقی مورد توجه قرار گرفته است. داستان عشق خامه‌ای بجز پرداختن به رفتارهای فرزندان خانواده، واکنشهایی از پدر، عمو، پسرعموی خانواده و مادر را نیز به نوعی مورد توجه قرار داده است که هر یک در مواقع بحرانی و حساس با رفتارهایی آمیخته از عقل، منطق و گاه ساده‌لوحی و آسانگیری بصورت طنزآمیزی میکوشند از آن عبور کنند. «عشق خامه‌ای» برخلاف داستان «من نوکر بابا نیستم» با زبانی طنزآمیز و رویکرد تعلیمی-انتقادی برخی مشکلات و مسائل خانواده‌ای را که با چهار فرزند از تهران به زادگاه پدر مهاجرت کرده‌اند توصیف میکند. داستان عشق خامه‌ای طنزی کلامی و موقعیتی است که نه‌تنها مخاطب براحتی میتواند با آن ارتباط برقرار کند، بلکه با ایجاد محیطی امن و آرام از روابط خانوادگی، نقش و جایگاه هر یک از اعضای خانواده را به تصویر میکشد: پدری که همراه و هم‌زبان بچه‌هاست و مادری که در کنار پدر به ایفای نقش می‌پردازد.

تسکین اضطراب و پریشانی: موقعیتهای گوناگون در داستان عشق خامه‌ای وجود دارد که سبب فشارهای روحی و روانی بسیاری بر شخصیت‌های داستان میشود؛ اما نویسنده با آگاهی از روحیات مخاطب و انتخاب زبان طنز، نه‌تنها سبب تسکین اضطراب موقعیتی در متن شده است، بلکه با برخورد مناسب و آسان‌گیرانه شخصیتها به حل و فصل ماجرا کمک کرده است؛ بعنوان نمونه بعد از آنکه همه اعضای خانواده سوار هواپیما میشوند، پدر با کنترل کردن اوضاع همه چیز را اداره میکند: «به هر حال بعد از یک ساعت پرواز و دو ساعت سفر زمینی، به مقصد رسیده بودیم. توی یک ساعت اول، بابا همه چیز را تقریباً آبرومندانه، آرام و تا حدودی اشرافی برگزار کرد. اول

1. Image-Idealized self

کمر بند ایمنی فرناز را برایش بست و به پیرمرد کنار دستیش گفت: روز شما بخیر... امیدوارم سفر خوشی داشته باشین... وقتتون رو نمیگیرم» (شفیعی، ۱۳۸۳: ۲).

رفتار پدر از همان ابتدای داستان مملو از ادب و احترام است؛ برخلاف داستان «من نوکر بابا نیستم» که پدر چیزی جز تحقیر، و کتک زدن انجام نمیدهد، پدر خانواده فردی معاشرتی، سرزنده و اهل گفتگوست و همین نکته حاشیه امنی را به لحاظ روانی برای مخاطب ایجاد میکند. حتی رفتارهای ظاهری پدر مبادی آداب است و همین نکته نشان میدهد که مخاطب از همان ابتدای داستان با پدری امروزی و همسو و هم‌جهت با خانواده مواجه است. آنچه مسلم است داستان از رابطه گرم و صمیمانه پدر و مادر با بچه‌ها حکایت دارد. الگویی که شفیی از پدر خانواده ارائه میدهد مردی آداب‌دان در عین حال آرام و مؤدب است؛ از این رو از دعوا و ایجاد آشوب و بلوا بشدت میپرهیزد و محیط آرامی را برای خانواده فراهم میکند تا جایی که وقتی در مسیر رسیدن به زادگاه سوار اتوبوس میشوند و از شدت گرما پدر جورابه‌ایش را درمی‌آورد، وقتی با تذکر یکی از مسافران مواجه میشود بدون آنکه شرایط را متشنج کند تصمیم میگیرد با توجیه مؤدبانه‌ای ماجرا را ختم به خیر کند (همان: ۸). بچه‌ها در این شرایط به راحتی و فراغت بال و آسودگی به علایق خود میپردازند، حتی در اتوبوس گرم و بی‌امکاناتی که آنان را طی مسیری به زادگاه پدری میبرد، یکی از بچه‌ها مشغول طراحی میشود و دیگری سرگرم کتاب خواندن و... «من مداد و کاغذ داشتم اما برای طراحی چیزی پیدا نمیکردم. یکهو چشمم افتاد به پیرزنه و مرغهاش و گرم کار شدم» (همان: ۹).

بچه‌ها در طول مسیر با وجود خستگی و بُعد مسافت، از محبت والدین برخوردارند. در این داستان برخلاف داستان اکبرپور که بچه‌ها از جمله دختر کوچک خانواده، ساره، کمترین ارزش و جایگاهی نزد پدر و مادر نداشتند، فرناز دختر کوچک از محبت و نوازش بسیار زیاد والدین بویژه پدر برخوردار است: «[بابا] فرناز را نشاند بود روی پاهایش و گاه و بیگاه نوازش میکرد. مادر یک ساک بزرگ کاغذی همراه داشت که تویش پر از خوراکی و میوه تازه بود. توی راه دائم مشغول پوست کندن و تقسیم فوق‌العاده عادلانه میوه بین ما بود» (همان: ۱۱).

بیشتر شخصیت‌های داستان طبق نظریه هورنای از شخصیتی متعادل برخوردارند. گرچه شخصیت پسرعمو در ادامه ماجرا او را به فردی انزواطلب و مهرطلب تبدیل میکند، اما از آنجا که پسرعمو از شخصیت‌های فرعی داستان است نمیتواند تأثیر چندان زیادی بر مخاطب از لحاظ القای عاطفه و هیجان منفی بگذارد. پسرعمو جوانکی لاغراندام، بسیار مبادی آداب و تا حدود بسیاری شبیه جوانی پدر خانواده است که در آغاز ورود مسافران تازه‌وارد از تهران به زادگاه پدری، دلباخته دختر خانواده میشود؛ رفتارهای طنزآمیز، بی‌عزگی و عدم توانایی او در ابراز علاقه‌اش سبب میشود دستمایه خنده و شوخی اطرافیان قرار بگیرد. شخصیت پسرعمو نیاز مبرمی به برانگیختن محبت و تأیید دیگران بویژه شیمه، دختر خانواده، را ایجاد میکند: «پسرعمو که انگار دچار غم معنوی ناشناخته شده بود، بعد از هر جمله من، برای رعایت ادب لبخند کمرنگی میزد؛ اما من دوباره دچار بیماری خودستایی زودرس شده بودم و هی سر به سرش می‌گذاشتم» (همان: ۲۹).

شخصیت پسرعمو، شخصیتی ناکارآمد، بی‌عرضه و حقیر است که تمام خلاقیت او صرف پیدا کردن راه حلی برای جلب توجه شیمه میشود: «پسرعمو خیلی فسیله، یه روز توی مسیرم روی زمین گل چیده بود... رفتاراش مثل اشراف قرن هجدهم انگلیسه... راه رفتنش مثل خط نستعلیقه» (همان: ۵۸).

برتری‌طلبی و حس قدرت‌طلبی در میان شخصیت‌های اصلی داستان عشق خامه‌ای به چشم نمیخورد و شاید تنها نمونه‌ای از فرد قدرت‌طلب که به تحقیر دیگران میپردازد، شخصیت «عمو» باشد. «عمو مدیر پرسابقه و سختگیر

یک مدرسه راهنمایی بود و همه میدانستند که از نگاه او مردم جهان در یکی از این دو دسته جا میگیرند: شاگردهای منظم و مؤدب و درسخوان، شاگردهایی که باید گوششان پیچانده شود و بابا هنوز در برابر عمو خودش را جزو دسته دوم میدانست» (شفیعی، ۱۳۸۳: ۱۵). حس برتری‌طلبی عمو تا به اندازه‌ای زیاد است که حسی از اضطراب و دلواپسی را در پدر ایجاد میکند؛ حسی که سبب میشود پدر به بررسی و کنترل تک‌تک امور بپردازد تا مبدا چیزی به چشم عمو بد جلوه کند: «شروین دیگه پاشنه کفشاشو نمیخواهونه؟ نه چرا بخوابونه؟ - برو کفشاتو بیار ببینم! من میرفتم بیرون و کفشهای پسر همسایه روبرویی را از توی جاکفشی برمیداشتم می‌آورد. - ایناهاش بابا، نو و تمیز مونده» (همان: ۱۶). و در ادامه میگوید: «وای به حالتون اگه دروغ گفته باشین... بچه‌های مردم بچه‌ان، شما هم بچه‌این! اگه عموتون الان این چیزا رو بپرسه، من چی جواب بدم؟» (همان: ۱۷). چنانکه مشخص است اضطراب پدر ناشی از قدرت عمو است.

یکی از دغدغه‌های اساسی ادبیات کودک و نوجوان، بخصوص داستان و رمان، پاسخ به نیازهای این گروه است که از مهمترین این نیازها، تقویت حس آرامش، نشاط، امنیت روحی و روانی و دور ساختن حس اضطراب و ترس است. این نکته در فضای داستان «من نوکر بابا نیستم» برخلاف کتاب «عشق خامه‌ای» مورد توجه قرار نگرفته است. از دیگر دغدغه‌های اصلی کتابهای کودک و نوجوان، تعلیم سبک زندگی صحیح است؛ این مهم با ایجاد فضایی آرام و دور از تنش و اضطراب، بسیار بهتر حاصل میشود.

چنانکه گفته شد بسیاری از مولفه‌های نظریه نقد روانشناسی کارن هورنای درباره اضطراب اساسی، در داستان «من نوکر بابا نیستم» که نویسنده آن را در فضایی تیره و منفی خلق کرده است، دیده میشود. نویسنده با توصیف ظلمها و خودخواهیهای پدر، رفتار خشونت‌بار او را که باعث «اضطراب اساسی» در کودکان خانواده میشود، به تصویر کشیده است.

با توجه به این نکته مهم که گروه سنی کودکان و نوجوانان به همذات‌پنداری با شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان متناسب با روحیات و نیازهای خویش میپردازند، برای نویسندگان داستانهای کودک و نوجوان بسیار ضروری است که به روحیات مخاطبان و تأثیر فراوان داستان بر حس و فکر آنان، توجه ویژه‌ای کنند و تمام جوانب روحیات مخاطب را که از شخصیت‌های داستان الگوپذیری میکنند، در نظر بگیرند.

دلیل انتخاب نام «من نوکر بابا نیستم» برای این کتاب، شخصیت اصلی داستان است که برادرهایش او را «نوکر بابا» صدا میزنند و او بشدت از این لقب بیزار است. فرد مضطرب و قهرمانی که در داستان از تنش رنج میبرد، میتواند ناخودآگاه شکست و اضطراب خویش را به خواننده نیز منتقل کند. در کتاب «عشق خامه‌ای» با وجود اینکه داستان در قالب مهاجرت خانواده شکل گرفته و این عمل به عقیده بسیاری از روانشناسان غالباً با اضطراب همراه است، نویسنده با زبان طنز جذاب خود سبب شده است که اثری از اضطراب و ترس در رفتار اعضای خانواده به نظر نرسد و حس آرامش و امنیت در فضای داستان حکمفرما باشد. این کتاب در بستری آرام و مثبت شکل گرفته و نویسنده روابطی سالم و همراه با محبت را به تصویر کشیده است؛ چنانکه هنجارهای نوجوانی بصورت منطقی در آن مورد توجه قرار گرفته و پدر نیز سرشار از آرامش است و محیطی صمیمی و دور از تنش را برای خانواده به وجود آورده است. همانگونه که بررسی شد فضای داستان «عشق خامه‌ای» مملو از آرامش و احترام است و شخصیت‌های اصلی این داستان طبق نظریه کارن هورنای از شخصیتی متعادل و سالم برخوردار هستند و مولفه‌های اضطراب اساسی در این کتاب دیده نمیشود.

نتیجه‌گیری

بر مبنای نظریه کارن هورنای در خصوص اضطراب اساسی، در مجموعه من نوکر بابا نیستم، احمد اکبرپور با به تصویر کشیدن محیط سنتی روستا و خانه‌ای نسبتاً مخروبه با پدری مستبد که یکی از فرزندان خویش را با زورگویی وادار به یافتن کیسه پول در درون مستراح خراب‌شده خانه میکند، دلهره و پریشانی و انزوای شخصیت داوود را نشان میدهد. ذهن پریشان داوود و ظلمهای حاج حمزه در قالب پدری مستبد، اوضاع روحی و روانی این کودک را کاملاً به هم ریخته است؛ واقعیت ملال‌آور زندگی خانواده‌ای که مادر و فرزندان کوچک و بزرگ همچون برده‌ای در دستان مقتدر پدر خانواده هستند. داوود برای جلب توجه پدر میکوشد کارهای شخصی وی را انجام دهد و از این لحاظ ضعف خویش را در ترس از پدر در قالب شخصیت مهرطلبی که برای جلب توجه پدر تن به هر کاری میدهد، نشان میدهد. اکبرپور در مقام نویسنده‌ای طنزپرداز اضطراب دنیای ذهنی داوود را بصورت مستقیم و غیرمستقیم به خواننده خویش منتقل میکند و با نشان دادن تحقیرشدگی و هذیان فرزندان خانواده، به لحاظ روحی، فضایی تیره‌وتر را به خواننده انتقال میدهد؛ در مقابل در داستان عشق خامه/ی در شخصیت‌های داستان در مقام و موقعیت طنزی که نویسنده با هنرمندی به نمایش گذاشته است، اثری از اضطراب، تشویش، دلهره و دلواپسی دیده نمیشود و برخلاف داستان اکبرپور، نه از استبداد پدر خبری است و نه از اطاعت و فرمانبرداری بی‌چون‌وچرای مادر و فرزندان. در عوض در موقعیتهای مختلف هر یک از فرزندان در قالب شخصیت‌های نسبتاً آرام و منطقی به دور از حس اضطراب، مهرطلبی و برتری‌طلبی و بدون زوال و پریشانی ذهنی، به تصویر کشیده شده‌اند. در داستان «من نوکر بابا نیستم» گرچه نویسنده میکوشد بگونه‌ای منتقدانه نظام رفتاری پدرسالارانه و خشن را به چالش بکشد، این کارکرد منتقدانه در نهایت به ایجاد فضای آکنده از اضطراب در داستان انجامیده است که میتواند آثار مخرب روحی و روانی بسیاری بر مخاطب کودک و نوجوان بر جای گذارد؛ در حالی که در داستان «عشق خامه‌ای» خشونت‌های نمادین، روابط خانوادگی و مناسبات میان آموزش و تربیت فرزندان خانواده از سوی نویسنده نه تنها بخوبی مورد توجه قرار گرفته است، بلکه انعکاس این مناسبات با زبان طنزآمیز و فضای احساسی و روحی بسیار مطلوب‌تری ارائه میشود. خشونت‌های موجود در کتاب داستان «من نوکر بابا نیستم» از احمد اکبرپور انتقال‌دهنده مؤلفه‌ها و سائقه‌هایی روحی هستند که در نقد روانکاوی نوین از دیدگاه هورنای، اضطراب اساسی نام دارد و سبب ایجاد تنش روحی در کودک میشود.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجه دانشگاه مازندران استخراج شده است. آقای دکتر مرتضی محسنی راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم مهناز رحیمی‌مند بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

سپاس فراوان از استاد دکتر امید مجد برای تمام همراهیها و راهنماییهای استادانه ایشان.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق

کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Akbarpour, A. (2017). I am not Baba's Servant. Tehran: Ofogh.
- Barzegar, E. (2017). Political Psychology. Tehran: Samt.
- Escarpit, R. (2007). Sociology of Literature. Translated by M. Katbi. Tehran: Samt.
- Feist, J., & Feist, G. J. (2011). Theories of Personality (7th ed.). Translated by Y. Seyed-Mohammadi. Tehran: Ravan.
- Horney, K. (2005). Neurotic Personality of Our time. Translated by M.J. Mosaffa. Tehran: Behjat.
- Horney, K. (2006). Our inner conflicts. Personality of Our time. Translated by M.J. Mosaffa. Tehran: Behjat.
- Horney, K. (2008). Neurosis and Human Growth. Translated by M.J. Mosaffa. Tehran: Behjat.
- Khorvash, M. (2016). Psychology of Personality. Isfahan: Sana.
- Khosronezhad, M. (2003). Innocence and Experience; an Introduction to Philosophy of Juvenile Literature. Tehran: Markaz.
- Lundin, R. A. (1999). Theories and Systems of Psychology. Translated by Y. Seyed-Mohammadi. Tehran: Virayesh.
- Nordby, V. & Kalvin, H. (2001). A Guide to Psychology and Their Concepts. Translated by A. Beh-Vizheh & R. Dolati. Tehran: Tarbiat.
- Rezaei, M. A., Zirak, D., & Azar, D. (2020). "Representation of Personality Anxiety Based on Karen Horne Theory in Simin Daneshvar's Wandering Island". *Jostarnameh Journal of comparative Literature Studies*, 4(12), pp.78-97.
- Rezaei, M.A., Zirak, D., & Azar, D. (2020). "Psychoanalytic Analysis of the Characters of Two Male and Female Heroes in Souvashun's Novel Based on Karen Horne's Theory of Nervousness". *Literary Interdisciplinary Research*, Institute for Humanities and Cultural Studies, 2 (4). pp. 191-220.
- Schultz, D. P., & Schultz, S. E. (2010). Theories of personality. Translated by Yahya Seyed-Mohammadi. Tehran: Virayesh.
- Shafiei, Sh. (2004). Cream Love. Tehran: Sureh-e-Mehr.
- Yavari, H. (2008). Life in the Mirror; Speeches in Literary Criticism. Tehran: Niloufar.

فهرست منابع فارسی

- اسکارپیت، روبر. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی ادبیات. ترجمه مرتضی کتبی. تهران: سمت.
- اکبرپور، احمد. (۱۳۹۵). من نوکر بابا نیستم. تهران: افق.
- برزگر، ابراهیم. (۱۳۹۵). روانشناسی سیاسی. تهران: سمت.

خسرو نژاد، معصومه. (۱۳۸۲). معصومیت و تجربه؛ درآمدی بر فلسفه ادبیات کودک. تهران: نشر مرکز.

خوروش، مهدی. (۱۳۹۴). روانشناسی شخصیت. اصفهان: سنا.

رضایی، محمدعلی و دیگران. (۱۳۹۹ الف)، «بازنمایی اضطراب شخصیتی بر اساس نظریه کارن هورنای در رمان جزیره سرگردانی سیمین دانشور»، فصلنامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی، (۱۲) ۴، صص ۸۷ - ۱۱۵.

رضایی، محمدعلی و دیگران. (۱۳۹۹ ب)، «تحلیل روانکاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه عصیت کارن هورنای»، پژوهشنامه بین‌رشته‌ای ادبی؛ پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی، (۴) ۲، صص ۱۹۱ - ۲۲۰.

شفیعی، شهرام. (۱۳۸۳)، عشق خامه‌ای. تهران: سوره مهر.

شولتز، دوان پی. و شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۹۰). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: ویرایش. فیست، جس. و فیست، گریگوری. (۱۳۹۱). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ویرایش هفتم. تهران: روان.

لاندین، رابرت دبیلو. (۱۳۷۸). نظریه‌ها و نظامهای روانشناسی. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: ویرایش.

ورنون، نوردی. و کالوین، هال. (۱۳۷۹). راهنمای زندگینامه و نظریه‌های روانشناسان بزرگ. ترجمه احمد به‌پژوه و رمضان دولتی. تهران: تربیت.

هورنای، کارن. (۱۳۸۴). شخصیت عصبی زمانه ما. ترجمه محمدجعفر مصفا. تهران: بهجت.

هورنای، کارن. (۱۳۸۶). تضادهای درونی ما. ترجمه محمدجعفر مصفا. تهران: بهجت.

هورنای، کارن. (۱۳۸۷). عصیت و رشد آدمی. ترجمه محمدجعفر مصفا. تهران: بهجت.

یاوری، حورا. (۱۳۸۴). زندگی در آینه؛ گفتارهایی در نقد ادبی. تهران: نیلوفر.

معرفی نویسندگان

مهناز رحیمی‌مند: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجه، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

(Email: mrahimimand@unz.ac.ir)

مرتضی محسنی: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجه، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: mohseni@unz.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Mahnaz Rahimimand: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Mazandaran University, Babolsar, Iran.

(Email: mrahimimand@unz.ac.ir)

Morteza Mohseni: Professor of the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Mazandaran University, Babolsar, Iran.

(Email: mohseni@unz.ac.ir; Responsible author)